

شهروند با شعور یا شهروند سرسپرده؟!

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی^۱

۱- استاد حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

چکیده

در دانش و اصول فقه، گرایشی وجود دارد که مقلدان را از بحث کردن با مجتهدان منع می‌کند و آنان را ملزم به تبعیت چشم بسته می‌داند. ولی اگر تقلید مبنای «عقلایی» داشته باشد و خردمندان به حکم عقل خویش به آن تن دهند، قهراً باید «چیستی و چگونگی» آن را از عقل پرسید. از نظر آنان، وقتی نظر کارشناسانه صاحبان هر فن و تخصص، ارزش و اعتباری پیدا می‌کند که نسبت به آن «اطمینان» وجود داشته باشد.

در سیره عقلا تبعیت از نوع سرسپردگی و چشم بستن دیده نمی‌شود و با قبول تقلید هرگز حق سؤال کردن نفی نمی‌شود و فهم و شعور تعطیل نمی‌گردد، این دیدگاه پیامدهای مهمی به دنبال دارد.

کلید واژه‌ها: تقلید - تعبد - سیره عقلا - احتمال خطا.

نویسنده مسئول: حجت الاسلام محمد سروش محلاتی، حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

e.mail: m.soroosh.mahallati@gmail.com

طرح سؤال

کسانی که در فهم و درک دینی صاحب نظر نبوده و نمی‌توانند با مراجعه مستقیم به منابع فقه و با به کارگیری شیوه صحیح اجتهاد، حکم شرعی را به دست آورند، لازم است که به حکم عقل خویش به مجتهد مراجعه و تقلید کنند. ولی آیا این مراجعه برای فراگیری احکام، به معنای آن است که آنان به طور کلی، همه دانسته‌ها و یافته‌های خویش را باید نادیده انگاشته و با تخلیه ذهن خود، مانند یک «جاهل محض»، «فتوای مجتهد» را اخذ کرده و بدون آنکه اجازه چون و چرا داشته باشند تسلیم فتوی شده و حق بحث و گفت و گو با مجتهد را نداشته باشد؟

بررسی و تحقیق

آنان که به سؤال فوق پاسخ مثبت می‌دهند، «تقلید» را به معنی «بستن چشمها» و سپردن اختیار خویش به دیگران می‌دانند، با این تفسیر، چون مقلد، جاهل است «حق فهمیدن» و دانستن ندارد. او فقط «وظیفه عمل کردن» دارد و می‌تواند بپرسد که «فتوای» مفتی چیست (استفتاء)، ولی نمی‌تواند بپرسد که «دلیل فتوای» او چیست و درباره آن دلیل، پرسشی مطرح کند، در اینجا مطالبه دلیل ممنوع است. حداکثر این است که اگر او فتوی را «قبول» کرد و چون و چرا درباره آن اظهار نکرد، می‌تواند در مجلس دیگری برای «اقناع خود»، از دلیل آن جويا شود: «ينبغي للمستفتي أن يتأدب مع المفتي ... ولا يطالبه بدليل ولا يقل: لم قلت كذا...» (۱)

بر این اساس وقتی مقلد نسبت به فتوای مجتهد خود، اشکالی به ذهنش خطور می‌کند، باید فکر خود را تخطئه کند و به خود بگوید: لابد مفتی من، پاسخی برای این اشکال دارد، من که صاحب نظر نیستم. چه اینکه امام محمد غزالی توصیه می‌کند: «و ما يشكل عليه يلزمه أن يقول: لعل عند صاحب مذهبي جواباً عن هذا.» (۲)

کسانی که از این نظریه دفاع می‌کنند، توضیح نمی‌دهند که مقلد «تا کی و تا کجا» باید با این گونه «لعل»ها از طرح اشکال در ذهن خود نسبت به یک فتوی، جلوگیری کند و آیا وقتی که اشکالات افزایش می‌یابد و پاسخی هرچند اجمالی برای آنها نمی‌یابد، باز هم باید عقل خود را تخطئه کرده و همه آن موارد را به حساب «نادانی» خود بگذارد و همچنان چشم بسته پشت سر وی حرکت را

ادامه دهد؟ آیا خردمندان که در امور خود از متخصصان تقلید می‌کنند، وقتی مثلاً درباره تشخیص پزشک و معالجه او، با اشکال مواجه می‌شوند و درباره نظر وی اطمینان خود را از دست می‌دهند، باز هم به «اصالة الصحة» روی می‌آورند و شک و تردیدها را نادیده گرفته و بدون آنکه در صدد تحقیق و تفحص برآیند، همچنان به آن دستورالعمل وفادار می‌مانند؟

در میان متفکران اسلامی عصر اخیر، کمتر کسی را می‌توان یافت که در تبیین «قلمرو تقلید مشروع» مانند شهید مطهری با جرأت و جسارت به نقد «تقلید رایج» پرداخته باشد. در سال ۱۳۴۰ که آیت اله بروجردی از دنیا رفت و عموم مردم با موضوع تقلید و انتخاب مرجع درگیر شدند، مطهری به طرح جدی این مسئله پرداخت و پس از آنکه رجوع عامی به فقیه را بر دو قسم: «مشروع و ممنوع» تقسیم کرد، به آسیب شناسی این موضوع در میان مردم پرداخت و گفت: «اخیراً از بعضی مردم که در جستجوی مرجع تقلید هستند، گاهی این کلمه را می‌شنوم که می‌گویند: می‌گردیم کسی را پیدا کنیم که آنجا «سربسپاریم». می‌خواهم بگویم تقلیدی که در اسلام دستور رسیده، «سرسپردن» نیست، چشم بازکردن و گوش بازداشتن است.»

مطهری سپس در یک جمله کوتاه به یک کتاب مفصل اشاره کرد: «تقلید اگر شکل «سرسپردن» پیدا کرد، هزارها مفسد پیدا می‌کند.» کمالینکه تاکنون نه تنها «چند صد» مفسده از آن «چند هزار» بیان نشده، بلکه حتی «چند ده» و یا حتی «چند مورد» از آن هم برای مردم تبیین نگردیده است. ولی مطهری در آنجا تا بدین جا پیش آمد که: «اگر تقلید به سرسپردگی تفسیر شود و به صورت «جاهل را با عالم بحثی نیست» و «ما دیگر نمی‌فهمیم» و «شاید تکلیف شرعی چنین و چنان اقتضا کرده باشد» و امثال اینها ادا شود، «تقلید ممنوع» است.» (۳)

ممکن است برای کسانی که این گونه مسائل را به شکل ریشه‌ای‌تر دنبال می‌کنند، این سؤال مطرح شود که تعیین این قلمرو برای تقلید، چه مبنایی دارد و چرا نباید تقلید شکل سرسپردگی پیدا کند؟ پاسخ کوتاه آن است که چون تقلید، «جنبه عقلانی» دارد، از این رو هرگونه تقلیدی که در نزد عقلا پذیرفته شده نباشد، شرعاً نیز مورد تأیید نیست. از سوی دیگر وقتی عقلا مراجعه به خبره و عالم را می‌پذیرند که «با نظر خبره» به «وثوق و اطمینان» برسند، و الاً به نظر او اعتماد نمی‌کنند. مرحوم آیت اله گلپایگانی از مجلس درس استاد خویش آیت اله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی نقل می‌کند که وی می‌فرمود: «قول خبره، بدون اطمینان و وثوق، حجت نیست.» (۴)

آخوند خراسانی نیز در اثر معروفش - کفایة الاصول - تصریح کرده است: «آنچه که از سیره عقلا نسبت به رجوع به اهل خبره، قطعی و مسلم است مواردی است که همراه با وثوق و اطمینان باشد.» (۵) و میرزای نائینی نیز بر همین باور است که عقلا و خردمندان، در صورتی که اطمینان به نظر خبره نداشته باشند، از آن پیروی نمی‌کنند. وی اضافه می‌کند که نه تنها در تقلید بلکه در موارد دیگر نیز، عقلا بر اساس تعبد مشی نمی‌کنند و سخن دیگری را تنها در شرایطی که به درستی آن اطمینان پیدا کنند، معتبر می‌شمارند و در صورت شک به آن عمل نمی‌نمایند: «القدر المتیقن من بناء العقلاء هو ما اذا حصل من قولهم الوثوق، لامطلقاً، اذ ليس ببناء العقلاء على التعبد بقول اهل الخبره مع الشك و عدم الوثوق، بل التعبد انما هو من وظائف المتشرعه وليس ببناء العقلاء في شيء من المقامات على التعبد.» (۶)

با توجه به این مبنای عقل‌پسند در باب تقلید که از سوی برجسته‌ترین فقه‌های شیعه در عصر اخیر مورد تأیید قرار گرفته است، آشکار می‌گردد که تبیین رابطه مقلد با مفتی، با رابطه فرمانبر با فرمانده و یا رئیس با رییس، کاملاً اشتباه است. زیرا در ریاست و فرماندهی، آنچه «صادر» می‌شود، «فرمان» است و آنچه که خواسته می‌شود «اطاعت» است و در این میان کسی که در رتبه «مادون» قرار دارد حق ندارد، تشخیص مقام مافوق را به چالش کشیده و برای داوری درباره درست یا نادرست بودن آن، خود را «ذی حق» بداند و یا در صورت «تردید»، نسبت به دستور «تمرد» کرده و از اطاعت شانه خالی کند. برخلاف مقلدان، که مفتی را در چهره فرماندهی نظامی و یا ریاست اداره نمی‌بینند و «ماهیت فتوی» را از جنس «دستور مافوق» نمی‌دانند. مقلد به «عالم» مراجعه می‌کند تا از «علم» و آگاهی او استفاده کرده و پس از آنکه به نظر وی «اعتماد» و اطمینان پیدا کرد، براساس آن عمل کند. در این

صورت مقلد هر چند «آگاهی» کامل نسبت به ادله و مستندات آن فتوی نداشته باشد، ولی تا وقتی که اجمالاً به آن اطمینان دارد، بر طبق آن عمل می‌نماید. از همین روست که وقتی نسبت به یک «فتوی» با تردید مواجه می‌شود هم «حق پرسش» دارد، و هم حق دارد که وارد «بحث و گفت و گو» شده و تا اقناع خود، مباحثه و مناقشه را ادامه دهد.

حتی اگر این گونه پذیرفته شود که مقلد در هنگام تحیر و تردید درباره یک فتوی، باز هم باید به آن «عمل» کند، این وظیفه عملی، مانع از «بحث علمی» برای او نیست و او به هر حال می‌تواند با صاحب فتوا به بحث پرداخته و به مناقشه درباره فتوی مبادرت کند. ملا احمد اردبیلی، که در فقه به دقت و عمق نظر، شهره است، از کسانی که می‌گویند «غیر مجتهد حق ندارد، بحث کند»، انتقاد می‌کند و چنین دیدگاهی را تخطئه می‌نماید، او می‌گوید: آنها که بحث در مسائل دینی را به «مجتهدین» اختصاص می‌دهند، مرتکب خطا شده‌اند. «یذكر عدم جواز بحث غیر المجتهد معه، و هو ليس بصواب بل يفهم من كلامه عدم البحث الا في المسألة الدينية بين المجتهدين و هو خطأ ظاهراً» (۷)

بر این اساس آنچه در مقاله پیشین درباره عدم اعتبار فتوی با علم به خطای آن، مطرح گردید، تنها بخشی از تأثیر شعور شهروندان در باب تقلید بود، آن بخش با نظرات عده‌ای از بزرگان فقهات قرین گردید، تا شاید برای کسانی که از گشودن گنجینه شعور خویش وحشت دارند، قابل تحمل باشد و باز هم به آنها تأکید می‌گردد که در این جمله آیت اله خوئی دقت نمایند که تقلید مشروع برای شخص عامی در صورتی است که به «علم» یا «دلیل معتبر» نرسیده باشد: «التقليد المعتبر هو اتباع رأي المفتي فيما لم يكن لدى العامي علم او علمي معتبر و الا فلا موضوع له في التقليد المفروض علم المكلف بان الواقع خلاف المفتي به» (۸)

در این باره فتوای مرحوم آیت اله گلپایگانی نیز جالب است که لازم الاتباع بودن دستورات دینی را به عدم مخالفت آنها با «منطق عقلا و علم ثابت با فرضیه‌های علمی» دانسته اند. (۹)

نتیجه آنکه چون تقلیدی که در اسلام مورد تأیید قرار گرفته، همان تقلیدی است که در نزد عقلا پذیرفته شده است، از این رو ماهیت تقلید و قلمرو آن را بر مبنای درک عقلا و حکم خردمندان باید تبیین کرد، لذا:

۱- تقلید با «حق فهمیدن» و دانستن منافاتی ندارد، مقلد وقتی که توان حلّ عالمانه یک مسئله را در خود نمی‌بیند، به تقلید رو می‌آورد.

۲- در هنگام تقلید کردن، مقلد «فهم و شعور» خود را تعطیل نمی‌کند و بر عقل خود قفل نمی‌نهد و اجازه تأمل را از آن سلب نمی‌نماید.

۳- «سرسپردگی مطلق» و تبعیت بی‌چون و چرا و چشم بسته، در سیره عقلا وجود ندارد.

۴- خردمندان، تبعیت و پیروی از دیگری را به موارد «اطمینان و وثوق» محدود می‌دانند و در مورد شک و تردید در صحت رأی خبره، آن رأی را متعبدانه، بر چشم نمی‌نهند و بر مبنای آن زندگی نمی‌کنند.

۵- قلمرو تقلید، بر اساس قلمرو فهم و شعور مقلدان تعیین می‌شود و نسبت به همه مقلدان یکسان نیست، کسانی که از آگاهی کمتر برخوردارند و فکر بسیط تری دارند به دلیل غفلت از پرسشهای علمی و دشواریهای آن سریعتر به جزم و یقین می‌رسند و قهراً در قلمرو وسیعتری تقلید می‌کنند و کسانی که به عکس، از اندیشه فعالیت‌تری برخوردارند، دیرتر نسبت به رأی دیگران به وثوق و اطمینان دست می‌یابند و کمتر می‌توانند تقلید کنند.

۶- فقهای بزرگ، معمولاً در بحثهای تحلیلی خود درباره مبنای تقلید، به درستی و با دقت از سیره عقلا بحث می‌کنند و تقلید را هم با قیود عقلایی‌اش از قبیل «عدم علم به خطا» و یا با «وثوق» معتبر می‌شمارند، اما آن قیود کمتر در رساله‌های عملیه منعکس شده و برای مقلدان بازگو می‌شود. مثلاً بیشترین فروع فقهی درباره تقلید، در العروة الوثقی گردآوری و تدوین شده، در حالی که این نوع احکام در آن دیده نمی‌شود. آیت اله بهجت از نادر فقهای است که این مسئله را ذکر کرده است، ایشان حتی در صورت «احتمال خطا» در مستند فتوی هم تقلید را تأیید نمی‌کند. (۱۰)

۷- در دهه‌های اخیر، علمای اسلامی کتابهای متعددی در تبیین تقلید، برای پاسخ به اعتراضاتی که به تقلید شده است، تألیف کرده‌اند و تلاشهای عالمانه ارزشمندی عرضه کرده‌اند، ولی در این آثار چیزی بیش از اینکه تقلید یک امر فطری، یا عقلایی و یا ضروری است، چیزی دیده نمی‌شود و آنان نیز رغبتی به تبیین قلمرو تقلید در احکام شرعی به استناد «سیره خردمندان» نشان نداده‌اند. در این زمینه استاد مطهری یک استثنا است که پنجاه سال پیش، «تقلید ممنوع» را شامل برخی موارد تقلید از مجتهدان نیز دانست و به شدت با تفسیر تقلید به «سرسپردگی» مخالفت کرد و آن را منشأ مفاسد فراوان دانست. اگر آن مقاله با آخرین کتابهایی که درباره موضوع تقلید نگاشته شده - از قبیل نقش تقلید در زندگی انسان از استاد مصباح یزدی - مقایسه شود، فاصله زیاد دیدگاه آن استاد شهید با اندیشمندان دیگر آشکار می‌شود.

۸- اگر تا یک قرن قبل، این امکان وجود داشت که برای عموم شهروندان در زمینه مسائل دینی، «تعبد به فتوا» با درک و شعورشان سازگار باشد، ولی برای نسلی که به اطلاعات گسترده دست یافته و جرأت و جسارت پرسیدن و فهمیدن پیدا کرده‌اند، این‌گونه تعبد، بدون آنکه به او دلیل قانع‌کننده‌ای ارائه شود، سخت دشوار شده است، مثلاً وقتی تشخیص می‌دهد که خرید و فروش پول، یک امر غیر عقلایی است و هیچ عاقلی اقدام به خرید پنجاه هزار تومان در مقابل پرداخت شصت هزار تومان نمی‌کند، و لذا کسی که قرض ربوی را «خرید و فروش پول» می‌نامد، به یک فریب و حیل متوسل می‌شود و هنگامی که تحقیقهای علمی امثال شهید بهشتی و مطهری هم این موضع را می‌بیند، چنانچه از مفتی خود بشنود که چنین کاری حلال است، بلافاصله می‌پرسد که چرا؟ در اینجا مقلد، مطالبه دلیل می‌کند و استفتاء می‌نماید که: «نظر حضرت عالی پیرامون خرید و فروش پول چیست؟ لطفاً پاسخ را همراه دلیل مرقوم فرمایید.» ولی آیا این پاسخ برای او کافی است که: «از نظر موازین فقهی مانعی ندارد... زیرا که اسکناس از مکمل و موزون نیست و ربای معاوضی تنها در مکمل و موزون جریان دارد.»؟

(ادامه دارد)

منابع

- ۱- عاملی، زین الدین. منیه المرید، ششم. قم: بوستان کتاب؛ [بی تا]، ۳۰۶.
- ۲- غزالی، ابوحامد. احیاء علوم الدین. جلد ۱. بیروت: دار الکتاب العربی؛ [بی تا]، ۳۸.
- ۳- مطهری، مرتضی. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت. جلد اول. تهران: انتشارات؛ [بی تا]، ۵۵۵۰.
- ۴- گلپایگانی، سید محمد رضا. افاضه العوائد. جلد ۲ک. [بی جا]، [بی تا]، ۶۳.
- ۵- خراسانی، محمد کاظم. کفایه الاصول. قم: آل البيت (ع)؛ ۱۴۰۹، ۲۸۷.
- ۶- نائینی، محمد حسین. فوائد الاصول، جلد سوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی؛ ۱۴۱۷، ۱۴۲.
- ۷- اردبیلی، ملا احمد. مجمع الفائدة و البرهان. جلد اول. قم: دفتر انتشارات اسلامی؛ ۱۴۰۳، ۳۸.
- ۸- خوئی، سید ابوالقاسم. صراط النجاه، جلد اول. قم: نشر المنتخب؛ ۱۴۱۶، ۱۴.
- ۹- گلپایگانی، سید محمد رضا. مجمع المسائل، جلد دوم. قم: دارالقرآن الکریم؛ ۱۴۰۹، ۱۲۲.
- ۱۰- بهجت، محمد تقی. جامع المسائل، جلد دوم. قم: دفتر مؤلف؛ ۱۴۲۶، ۸.